

Journal of Fiqh and Usul

Vol. 51, No. 2, Issue 117

Summer 2019

DOI: <https://doi.org/10.22067/jfu.v51i1.62036>



سال پنجاه و یکم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۱۷، دانشگاه آزاد اسلامی

انفوسول

تابستان ۱۳۹۸، ص ۲۳-۹

نظریه خطابات قانونی؛ افقی تازه در تحلیل ماهیت حکم شرعی*

حمید درایتی^۱

مدرس خارج حوزه علمیه خراسان

Email: toraby48@yahoo.com

بلال شاکری

استاد سطح عالی حوزه علمیه خراسان

Email: b.shakeri@iran.ir

چکیده

نوشتار حاضر، به بررسی نظریه خطابات قانونی و ارائه تقریری جدید از آن می‌پردازد. نظریه خطابات قانونی، هرچند افقی تازه در تحلیل حقیقت حکم شرعی گشوده و بسیاری از اشکالات مطرح در مباحث اصولی و فقهی را بر طرف کرده است؛ اما تقریر فعلی همچنان نقص‌هایی دارد که در این پژوهش، تلاش کرده‌ایم با ارائه خوانشی جدید از آن، به رفع و اصلاح آنها بپردازیم. بر اساس تقریر جدید از نظریه خطابات قانونی، تحت عنوان احکام قانونی، اشکالات وارد بر آن رفع و میان این نظریه و نظریه رقیب یعنی خطابات شخصی سازگاری ایجاد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: خطابات قانونی، خطابات شخصی، حکم شرعی، عدم انحلال احکام، حقیقت حکم

شرعی.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۱۱/۰۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۵/۳۰.

۱. نویسنده مسئول

The Legal Addresses Theory; a New Horizon in Analyzing the Nature of Religious Ruling

Hamid Derayati, Kharej-Fiqh Teacher, Hawza Ilmia of Khorasan (Corresponding Author)

Balal Shakeri, Higher Lessons Professor, Hawza Ilmia of Khorasan

Abstract

The present paper discusses the legal addresses theory and offers a new reading thereof. The legal addresses theory, despite opening up a new horizon to analyze the reality of religious ruling and resolving many problems raised in the field of Usul al-Fiqh and Islamic Jurisprudence, the current reading still has deficiencies which the authors have attempted to resolve in this paper through offering a new reading thereof. Based on the new reading of the legal addresses theory, titled legal rulings, the problems concerning it have been resolved and it is reconciled with the rival theory i.e. the individual addresses.

Keywords: legal addresses, individual addresses, religious ruling, non-dissolution of rulings, reality of religious ruling.

مقدمه

شناخت و بررسی حقیقت حکم شرعی، از جمله مباحث تحلیلی عقلی علم اصول فقه است. مباحث تحلیلی عقلی علم اصول فقه، مسائلی هستند که دانشیان اصول در آن‌ها با یک مسأله و واقعیت موجود مواجه‌اند و در ضمن مباحث دقیق عقلی در پی کشف، شناخت و تفسیر آن هستند (صدر، ۱/ ۳۱۴). علم اصول فقه نیز با توجه به این‌که در پی بحث از حکم شرعی و راه‌های کشف و استنباط آن است، ابتدا باید این واقعیت خارجی را تحلیل و بررسی کند و به خوبی زوایا و خصوصیات آن را بشناسد؛ زیرا این شناخت در دقیق‌تر شدن قواعد مطرح در این علم تأثیر فراوان دارد. با پررنگ شدن توجه دانشیان اصول فقه بدین نکته، طرح چنین مباحث تحلیلی‌ای نزد ایشان قوت گرفت و آرای متفاوتی در این تحلیل و بررسی از سوی اصولیان نسبت به حقیقت حکم شرعی مطرح شد. البته این تحلیل‌ها در روند تاریخی خود رو به تکامل رفته و هر عالم اصولی سعی در بر طرف کردن نواقص آرا و نظرهای مطرح شده پیش از خود داشته است. این روند تکاملی را می‌توان به دو دوره متفاوت تقسیم کرد. در دوره نخست، طرح مباحث تحلیلی درباره حقیقت حکم شرعی که تا زمان امام خمینی ادامه دارد، دانشیان اصولی بر اساس تحلیل‌های صورت گرفته نه رأی و نظر متفاوت را ارائه کرده‌اند که عبارت‌اند از:

خطاب شارع، اثر خطاب، حب و بغض شارع، حب و بغض میرز، اراده شارع، اراده میرز، مصلحت و مفسده، اعتبار شارع و اعتبار میرز.

در این دوره بحث‌های مفصلی هر چند استطرادی درباره حقیقت حکم شرعی از سوی دانشمندان

اصول مطرح شده است.^۱

۱. بر اساس تحلیل‌های صورت گرفته، نه رأی و نظر متفاوت در این باره ارائه شده است، که عبارت‌اند از:

۱. خطاب شارع (رک: علامه حلی، ۵۰؛ مفاتیح الاصول، ۲۹۲؛ شهید اول، ۱/ ۳۹؛ حکیم، الأصول العامة للفقهاء المقارن، ۵۲؛ نراقی، ۱/ ۹۵؛ صاحب فصول، ۳۳۶؛ ابن نجار، ۱/ ۳۳۳؛ شوکانی، ۱/ ۱۰؛ محلی، ۲/ ۶۰؛ بشیر محمد، ۲۰۲؛ خلاف، عبد الوهاب، ۱۰۰؛ زحیلی، ۳۷-۳۸؛ زیدان، ۲۳؛ نمل، الواجب الموسع عند الأصولیین، ۱۳؛ نمل، المهذب فی علم اصول الفقه المقارن، ۱/ ۱۲۵؛ صاعدی، ۱۸؛ بکاء، ۴۳؛ بینانونی، ۲۶؛ غربانی، ۱۸؛ جروشی، ۲۱؛ الموسوعة الفقهیة، ۱۸/ ۶۵؛ عثمان، ۱۳۹)؛

۲. اثر خطاب یا بعث و زجر یا باعثیت و زاجریت (رک: ابن نجار، ۱/ ۳۳۳؛ بشیر محمد، ۲۰۲؛ فضلی، ۳۹۴؛ خلاف، عبد الوهاب، ۱۰۰؛ زحیلی، ۳۹-۴۰؛ زیدان، ۲۵؛ نمل، المهذب فی علم اصول الفقه المقارن، ۱/ ۱۳۰-۱۳۱؛ نمل، الواجب الموسع عند الأصولیین، ۱۳-۱۴؛ غربانی، ۱۷؛ صاعدی، ۱۸؛ بینانونی، ۲۸ و ۳۱؛ بکاء، ۲۷ و ۲۹؛ جمعة محمد، ۴۸؛ موسی ابو البصل، ۳۳؛ حصری، ۳۴-۳۵؛ جروشی، ۲۱-۲۲؛ الموسوعة الفقهیة، ۱۸/ ۶۵؛ غروی اصفهانی، نهایة الدراية، ۲/ ۱۲۳ و ۲۷۹؛ خمینی، مناهج الوصول الی علم الاصول، ۱/ ۳۵۳؛ خمینی، تهذیب الاصول، ۱/ ۱۷۶؛ فاضل لنکرانی، ۵/ ۱۰۲-۱۰۷؛ بروجردی، حسین، ۳۹۶)؛

اما این روند تکاملی، با بیان نظریه خطابات قانونی^۱ از سوی امام خمینی، افق تازه‌ای را پیش روی خود دید و طرح این نظریه توجه اصولیان را به جنبه دیگری از مباحث تحلیلی عقلی درباره حقیقت حکم شرعی، که تاکنون مغفول مانده بود؛ معطوف ساخت. در واقع نظریه خطابات قانونی، سؤال تازه‌ای را پیش روی دانشیان اصولی قرار داد که هر یک از تحلیل‌های مطرح شده در قبل برای حکم شرعی، به صورت قانون کلی مد نظر است یا به صورت شخصی و به تعداد مکلفین؟ برخی همچون امام خمینی احکام شرعی را از جنس خطابات قانونی و به صورت کلی می‌دانند، و عده‌ای احکام شرعی را متوجه شخص مکلف دانسته‌اند و قائل شده‌اند احکام شرعی به صورت احکام شخصی جعل شده‌اند.

گذار از نگاه شخصی به احکام به نگاه قانونی

در تمام تحلیل‌های مطرح شده از حقیقت حکم شرعی، پیش از نظریه خطابات قانونی، نگاه به شخص مکلفین بوده است؛ اما امام خمینی در نظریه خطابات قانونی از این دیدگاه عبور کرده و تحلیل حکم شرعی به خطاب شارع را یک گام به پیش برده است. خطابات قانونی در واقع نظریه‌ای تکامل یافته درباره ماهیت حکم شرعی است.

علت این که این نظریه به عنوان نظریه‌ای در راستای تکامل رأی و نظر قبل مطرح شده است را می‌توان

چنین توضیح داد:

۳. حب و بغض شارع (رک: صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲/ ۲۸۴)؛
 ۴. حب و بغض مبرز (رک: صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲/ ۲۸۴)؛
 ۵. اراده شارع (رک: انصاری، مطارح الأنظار، ۲۳۲-۲۳۳؛ روحانی، منتقى الأصول، ۶/ ۱۳۸)؛
 ۶. اراده مبرز (رک: انصاری، مطارح الأنظار، ۲۳۲-۲۳۳؛ عراقی، نهاییه الأفكار، ۳/ ۱۸ و ۴/ ۱۶۷؛ آملی، مجمع الأفكار و مطرَح الأنظار ۱/ ۳۶ و ۲۴۷ و ۲۵۱ و ۳۱۱)؛
 ۷. مصلحت و مفسده (رک: انصاری، مطارح الأنظار، ۲۳۲-۲۳۳. این احتمال توسط مقرر کتاب بحوث فی علم الأصول نیز مطرح شده است؛ اما وی نیز این احتمال را مردود می‌داند. رک: ۲/ ۲۸۴)؛
 ۸. اعتبار شارع (ثانی، فوائد الأصول ۴/ ۳۸۴؛ خویی، مصباح الأصول، ۳/ ۷۲ و ۱۰۸؛ صدر، بحوث، ۳/ ۸۸؛ خویی، محاضرات، ۳/ ۲۵۴؛ همو، الهدایه، ۳/ ۱۱۵ و ۴/ ۷۲؛ روحانی، منتقى الأصول، ۲/ ۱۴۹-۱۵۰؛ سیستانی، الرافد فی علم الأصول، ۴۶)؛
 ۹. اعتبار مبرز (رک: خویی، دراسات، ۱/ ۳۸۱).
 ۱. رک: خمینی، مناهج الوصول الی علم الأصول، ۲/ ۲۶-۲۷؛ همو، أنوار الهدایه، ۲/ ۲۱۴؛ خمینی، تهذیب الاصول، ۲۴۲ و ۲۴۷ و ۲۷۰-۲۷۲ و ۳۲۲ و ۴۳۷ و ۳۳۸/۲.
- در تعریف خطابات قانونی و خطابات شخصی تعابیر متفاوتی بیان شده است. اما می‌توان آن‌ها را چنین تعریف کرد:
- خطابات قانونی: خطاب واحدی که به عامه مکلفین جامعه تعلق گرفته است و در ناحیه خطاب هیچ‌گونه تعدد و تکراری وجود ندارد، بلکه تعدد و تکرار در ناحیه متعلق خطاب است. در واقع در خطابات قانونی، منشأ واحد و کلی است که دارای مصادیق فراوان است (رک: خمینی تهذیب الاصول، ۱/ ۳۷؛ درایتی، سه شنبه ۹۰/۸۳).
- خطابات شخصی: خطاباتی هستند که متوجه تک افراد هستند و قابلیت انبعاث برای تک تک افراد مخاطب را دارند (رک: خمینی، أنوار الهدایه فی التعلیق علی الکفایه، ۲/ ۲۱۴؛ خمینی، تهذیب الاصول، ۱/ ۲۴۷؛ درایتی، دوشنبه ۹۰/۸۲).

اصل وجود خطابات قانونی به معنای خطابات که کلی و عام است و در قالب قضایای حقیقی بیان می‌شود، محل بحث و گفت‌وگو نیست و نزد همه اصولیان مسلم است که غالب احکام شرعی در این قالب (به صورت قضایای حقیقیه) تشریح و ابلاغ می‌شود. بنابراین آنچه محل گفت‌وگوست انحلال یا عدم انحلال این گونه قضایا به لحاظ افراد مکلف است. مشهور اصولیان یک خطاب قانونی را قابل تجزیه به خطابات شخصی و به تعداد افراد و اشخاص مورد مخاطب می‌دانند؛ ولی امام خمینی آن را غیر انحلالی و غیر قابل تجزیه می‌داند. در نتیجه نمی‌توان گفت این نظریه همان نظریه جعل احکام به صورت قضایای حقیقیه است، بلکه در توضیح و تکمیل جعل احکام به صورت قضایای حقیقیه مطرح شده است (اسلامی، «نظریه عدم انحلال خطابات قانونی»).

در واقع امام خمینی با استفاده از این نظریه سعی کرده است اشکالات بسیاری که بر اساس تحلیل ذکر شده در حقیقت حکم شرعی (بر اساس خطابات شخصی) مطرح می‌شود، را بر طرف کند. اما پیش از این که به بیان ثمره این نظریه در رفع اشکالات پرداخته شود، ویژگی‌های و تفاوت‌های خطابات قانونی در مقایسه با خطابات شخصی بیان خواهد شد، تا با شناخت کامل این دو دیدگاه، بتوان به آثار و ثمرات این نظریه پی برده و چگونگی تکاملی بودن آن را شناخت.

با بررسی کلمات امام خمینی درباره خطابات قانونی، می‌توان ویژگی‌های ذیل را برای آن شناسایی کرد:

۱. در این نوع خطابات، خطاب متوجه تک افراد مجموعه نمی‌شود، بلکه به صورت کلی متوجه کل مجموعه است؛ اما در خطابات شخصی باید مخاطب مشخص باشد (مخاطبه به صورت مهممل ممکن نیست).

۲. در این نوع از خطابات مصلحت عامه در نظر گرفته می‌شود نه مصالح شخصی افراد؛ درحالی که در خطابات شخصی حکم باید برای هر مکلف دارای مصلحت باشد.

۳. بر اساس نظریه خطابات قانونی برخی شرایط که برای تکلیف بیان شده است، لزومی ندارد. از جمله شرایط تکلیف: علم و التفات و قدرت مکلف. بر اساس این نظریه لازم نیست هر مکلف نسبت به خطاب و حکم، علم و قدرت داشته باشد، زیرا جعل تکلیف برای فرد خاصی نبوده است؛ بر خلاف خطابات شخصی که شرط تکلیف نسبت به هر مکلفی وجود علم به تکلیف و قدرت نسبت به انجام آن است.

۴. لزومی ندارد تکلیف برای تمام افراد انبعاث داشته باشد. بلکه همین که به صورت موجه جزئی انبعاث داشته باشد کافی است، و با این انبعاث جزئی، حکم از لغویت خارج خواهد شد؛ اما در خطابات شخصی باید تکلیف قابلیت انبعاث داشته باشد و الا خطاب شخصی بی‌معنا خواهد بود. مثلاً در مواردی

که مورد ابتلای مکلف نیست، یا موادری که مکلف انگیزه تام برای ترک عمل دارد، یا مخاطب شخص آمر را در شأن و مقام امر نمی‌داند مانند یهودیان که رسول اعظم (ص) را به عنوان پیامبر نپذیرفته بودند، در کل این موارد خطاب شخصی بی مورد است، زیرا انبعاث ندارد (ر.ک: خمینی، مناهج الوصول الی علم الأصول، ۲/۲۶-۲۷؛ خمینی، تهذیب الاصول، ۱/۲۴۲ و ۲۷۰-۲۷۲ و ۳۲۲ و ۳۳۸/۲؛ یعقوبی، «خطابه‌های قانونی در اندیشه اصولی امام خمینی»).

راهگشایی نظریه خطابات قانونی در تحلیل ماهیت حکم شرعی

با توجه به تکامل تحلیل ماهیت حکم شرعی بر اساس نظریه خطابات قانونی، برخی اشکالاتی که بر اساس تحلیل‌های سابق برای حکم شرعی وجود داشته است، بر طرف می‌شود. برخی از این اشکالات عبارت‌اند از:

۱. بنابر نظریه مشهور نباید عصیان مکلف نسبت به دستورات شارع معنا داشته باشد، زیرا اراده شارع به انجام تکلیف توسط تک تک مکلفان تعلق گرفته است و در اراده الهی نیز تخلف وجود ندارد. درحالی‌که وجود عصیان امری وجدانی و ضروری است.

۲. بنابر نظریه مشهور که قائل به خطابات شخصی هستند، کفار نباید مکلف به فروع باشند، چون انحلال حکم به خطابات شخصی هیچ‌گونه بعث و تحریکی در کافر ایجاد نمی‌کند، درحالی‌که فقها کفار را همان‌گونه که در اصول مکلف می‌دانند، در فروع نیز مکلف می‌دانند. اما بر اساس نظریه خطابات قانونی دیگر بعث و تحریک تک تک مکلفین مد نظر نیست تا با این مشکل مواجه شویم.

۳. اشکال دیگر بر نظریه مشهور این است که بنابر پذیرش جعل مستقل برای احکام وضعی، باید قائل شد جعل و تشریح احکام از سوی شارع در احکام تکلیفی و وضعی متفاوت باشد، درحالی‌که تشریح احکام تکلیفی و وضعی یکسان است (خمینی، تهذیب الاصول، ۱/۲۴۲-۲۴۴؛ مکارم شیرازی، ۱/۴۴۹؛ خطابات قانونیه، ۱۰-۱۲؛ برای مطالعه بیشتر درباره اشکالات مطرح به انحلال احکام، ر.ک: خمینی، مصطفی، ۳/۴۳۸-۴۴۹).

توضیح مطلب این‌که: جعل احکام اعم از تکلیفی و وضعی به یک صورت است. اگر قائل به انحلال احکام باشیم باید تمامی احکام اعم از تکلیفی و وضعی را انحلالی بدانیم. اما با توجه به این‌که حالات و شرایط مکلفین بسیار متفاوت است اگر قرار باشد احکام وضعی به تعداد مکلفین منحل شود، موجب هرج و مرج در فقه می‌شود. مثلاً اگر نظریه خطابات شخصی را در احکام وضعی بپذیریم باید بگوییم خون نسب به مکلفی که مبتلا به وی است حکم نجاست را داشته باشد، اما همان خون نسبت به مکلفی که

مبتلا به وی نیست نجس نباشد. بنابراین جعل احکام وضعی به صورت جزئی و شخصی صحیح نیست، و باید به صورت قانونی و کلی باشد، جعل احکام تکلیفی نیز چنین خواهد بود.

گذار از خطابات قانونی به احکام قانونی

از ظاهر عنوان خطابات قانونی ممکن است چنین به ذهن برساند که این نظریه، تکمیل نظریه خطاب شارع به عنوان حقیقت حکم شرعی است، حال آن که در حقیقت می توان این نظریه را تکامل تمام نظریات گذشته در بحث ماهیت حکم شرعی - نه صرفاً تکامل نظریه خطاب - دانست که موجب می شود بسیاری از اشکالاتی که دانشیان اصولی در علم اصول با آن مواجه هستند به وسیله این نظریه بر طرف گردد. به تعبیری این نظریه تمام تحلیل های مطرح نسبت به حقیقت حکم شرعی را گامی به جلو برده و بنابر هر یک از تحلیل های ارائه شده، می توان این نظریه را تطبیق داد و مثلاً گفت حقیقت حکم شرعی عبارت است از: اراده قانونی شارع، یا اعتبار قانونی شارع و ...

البته نظریه امام خمینی درباره حقیقت حکم شرعی نیازمند به اصلاح و تکامل است؛ زیرا با تقریب ایشان از نظریه اشکالاتی متوجه این نظریه شده است، که می توان با بازخوانی نظریه خطابات قانونی و ارائه تقریبی جدید از آن^۱ این اشکالات را مرتفع ساخت.

اشکالات نظریه خطابات قانونی با تقریب موجود

پیش از بیان جدیدی نسبت به نظریه فوق، به مرور برخی اشکالات وارده نسبت به نظریه خطابات قانونی پرداخته خواهد شد. برخی از اشکالاتی که نسبت به این نظریه عبارت اند از:

۱. امام خمینی، قدرت، علم و التفات و محل ابتلا را از شرایط تکلیف نمی دانند. در حالی که مواردی مانند استطاعت را شرط تکلیف می دانند. سؤال این است که چه تفاوتی میان مثلاً استطاعت و علم است که یکی را شرط تکلیف دانسته و دیگری را شرط نمی دانید. همان گونه که شارع می تواند مثلاً استطاعت را شرط تکلیف قرار دهد، اشتراط قدرت نیز بلامانع است. زیرا همان طور که استطاعت می تواند در اتصاف فعل به مصلحت دخیل و مؤثر در حوزه کاری شارع باشد، قدرت نیز می تواند اینچنین تأثیری داشته باشد و

۱. با توجه به این که بیان شد نظریه خطابات قانونی قابلیت انطباق بر هر یک از تحلیل های نه گانه ماهیت حکم شرعی را دارد، و برای این که اصطلاح به کار رفته منصرف به تحلیل خاصی نشود، از عبارت احکام قانونی به جای خطابات قانونی استفاده خواهد شد. البته از نظر نگارنده حقیقت حکم شرعی عبارتست از اعتبار شارع، لذا در تقریب جدید و اصلاح نظریه خطابات قانونی، باید از تعبیر اعتبار قانونی استفاده شود.

این گونه نیست که قدرت صرفاً مؤثر در حوزه تنجز تکلیف باشد؛ بنابراین همان گونه که مثلاً حج می تواند مشروط به استطاعت شود، می تواند مشروط به قدرت، علم باشد، و دلیلی بر چنین تفکیکی وجود ندارد.

۲. قول به عدم انحلال با تقریب صورت گرفته، دو لازمه باطل دارد:

اول: اولین تالی فاسد این است که، شخصی که مثلاً در طول عمر خود هیچ نمازی نخوانده است، تنها یک حرام از او صادر شده است. زیرا تنها یک حکم از ناحیه مولا صادر شده است. در نتیجه مکلف تکلیف واحدی را عصیان کرده و مستحق عقاب واحد خواهد بود.

دوم: لازمه دوم قول به عدم انحلال این است که اگر فرد واحدی تکلیف مولا را امثال کند از عهده بقیه مکلفین این تکلیف ساقط شود. زیرا تکلیف واحد امثال واحد می طلبد و با امثال واحد، تکلیف از عهده دیگران ساقط خواهد بود.

۳. نسبت به بحث انحلال که عمده اختلاف نظریه مشهور و نظریه خطابات قانونی است، نیز باید

گفت:

انحلال مشهور بدین معنا نیست که شارع تکلیفش را به تعداد افراد و مکلفین منحل کرده است، بلکه او تنها جعل قانون کرده است. این عقل است که انحلال را صورت می دهد و خطاب را متوجه تمام مکلفین می داند. لذا لغویتی در این انحلال وجود ندارد، زیرا اصلاً در حوزه کاری شارع نیست که مؤونه زاندی بطلبد و موجب لغویت شود. لغویت زمانی است که شارع علاوه بر جعل تکلیف، فعل دیگری انجام دهد، درحالی که انحلال کار عقل است و انحلال تکلیف، مؤونه زاندی برای قانون گذار ندارد.

در توضیح این مسئله باید گفت در واقع سؤالی که مطرح است این است:

قابلیت انحلال و عدم قابلیت انحلال یک حکم، مستند به چه کسی است؟ آیا مستند به قانون گذار

است، یا مستند به عرف یا عقلا است و یا این عقل است که قابلیت انحلال آنرا تعیین می کند؟

در این خصوص احتمالاتی مطرح است. نظر امام خمینی این است که استناد به هیچ یک ندارد؛ زیرا

اصلاً انحلالی در احکام وجود ندارد.

اما به نظر می رسد حکم انحلالی و غیر انحلالی مستند به خود شارع و قانون گذار است. زیرا اگر فی المثل واضع عام، عامی را عندالوضع به صورت مجموعی تصور نکرده باشد، عقل و عقلا و عرف نمی توانند آنرا بر مجموعی حمل کنند. در محل بحث نیز چنین است و این مولا است که حکم را انحلالی تصور و جعل کرده است. لذا عقل یا عقلا و یا عرف می توانند آنرا منحل به تمام افراد مکلفین کنند. ولی اگر مولا این گونه جعل نکرده باشد انحلال ممکن نخواهد بود.

البته این نکته قابل توجه است که وقتی گفته می شود انحلال مستند به شارع است، بدین معنا نیست که

فعل زاندی از شارع می‌طلبد تا با اشکال لغویت مواجه باشد، بلکه لحاظ حکم به نحو شمولی برای انحلالی بودن آن و لحاظ آن به نحو بدلی برای عدم انحلالی بودن آن کافی است و این منوط به کیفیت لحاظ شارع است نه عملی زاید بر جعل، در این موارد تفاوت در کیفیت لحاظ است نه در کمیت آن.

۴. اشکال دیگری که بر نظریه خطابات قانونی وارد است این‌که مانند نظریه خطاب شامل تمام اقسام حکم شرعی نمی‌شود. نظریه خطابات قانونی با توجه به ظاهر آن که مقید به خطاب شده است، همچون نظریه خطاب شارع در تحلیل ماهیت حکم شرعی، به نظر می‌رسد قید خطاب جزء مقوم آن است. لذا اشکال مطرح به چنین تحلیلی از ماهیت حکم شرعی، این است که شامل برخی اقسام حکم شرعی مانند احکام وضعی‌های - جزئی، شرطیت و سببیت - که خطاب شارع به آن‌ها تعلق نگرفته است، نمی‌شود (حکیم، محمدتقی، ۵۲؛ بکاء، ۴۲).

با توجه به اشکالات مطرح شده نمی‌توان نظریه خطابات قانونی را با تقریب ارائه شده به عنوان تحلیلی در حقیقت حکم شرعی پذیرفت. اما می‌توان با تقریبی دیگر این نظریه را مطرح کرد که از طرفی اشکالات فوق بدان مطرح نشود؛ و همچنین با توجه به نکاتی که در تقریب دیگر از این نظریه ارائه خواهد شد بین نظریه خطابات شخصی و نظریه خطابات قانونی نوعی سازگاری برقرار کرد.

تقریب جدید از نظریه خطابات قانونی، «احکام قانونی»^۱

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان در جمع‌بندی نهایی تحلیل ماهیت حکم شرعی بر اساس نظریه احکام قانونی، چنین گفت:

اگرچه نظریه خطابات قانونی دچار اشکالاتی است، اما با تغییر در آن و ارائه آن به صورت نظریه احکام قانونی یا همان اعتبار قانونی شارع، می‌توان اشکالات وارده را بر طرف کرده و تحلیلی دقیق از ماهیت احکام شرعی ارائه داد.

در واقع نکته‌ای که در نزاع میان دو نظریه خطابات قانونی و خطابات شخصی مشخص نشد، این است که مراد از انحلال، انحلال خطاب است یا انحلال حکم؟ زیرا بین این دو تفاوت است و ممکن است گفته شود خلط بین انحلال خطاب و حکم موجب برخی تفاوت‌ها بین قائلان به دو نظریه و بیان برخی اشکالات نسبت به یکدیگر شده است. درحالی‌که اگر تبیین دقیقی از مسئله صورت پذیرد این اشکالات بر طرف می‌شود. زیرا ممکن است انحلال در خطاب را ممکن ندانیم، اما حکم را قابل انحلال به مکلفین

۱. با اصلاحاتی از نویسنده، بر گرفته از: درایتی، سه شنبه ۹۰/۹/۱۰ تا چهارشنبه ۹۰/۸/۱۱.

بدانیم و اگر کلام امام خمینی را بر این معنا حمل کنیم و بگوییم ایشان در عین این که انحلال خطاب را غیر ممکن می‌دانند، اما معتقد به انحلال حکمی هستند، اشکالاتی که به ایشان از ناحیه انحلال وارد شده بود پاسخ داده می‌شود.

نتیجه سخن این که می‌توان در تحلیل حقیقت حکم شرعی چنین گفت:

حکم شرعی اعتباری از سوی شارع است که در تمام موارد عملیات جعل و اعتبار شارع وحدت تکوینی دارد. شارع نیز این اعتبار و لحاظ را می‌تواند به گونه‌های مختلف تصور و لحاظ کند، که در برخی صور قابلیت انحلال وجود داشته باشد و در برخی موارد چنین قابلیت وجود نداشته باشد. در حقیقت اعتباری که قابلیت انحلال داشته باشد، نیازمند فعل زائد بر جعل نیست تا موجب لغویت شود. بلکه این کیفیت لحاظ است که قابلیت انحلالی بودن را به حکم می‌دهد. در نتیجه کمیت لحاظ موجب انحلالی شدن نمی‌شود - چنانچه بین مشهور و امام خمینی اختلاف ایجاد شده است. - حال مولا می‌تواند برای جعل، کیفیت‌های متفاوتی داشته باشد و انحلال عقلی و یا عقلایی به جهت وجود این کیفیات باشد. مثلاً می‌تواند حکم را به صورت عام مجموعی و یا بدلی و عام شمولی جعل کند، به گونه‌ای که اگر مولا در حکم لحاظ انحلال نکرده باشد، عقل و عقلا نمی‌توانند انحلالی صورت دهند. اما در مواردی که حکم قابلیت انحلال را داراست، عقل یا عقلا آن را منحل می‌کنند. بدین معنا که:

تکلیف صادر شده از ناحیه مولا برای هر یک از مکلفین دارای اثری مستقل است و هر مکلف در قبال این تکلیف مسئولیت دارد و مسئولیت هر کس به مسئولیت دیگران در برابر تکلیف ارتباطی ندارد. به عبارت دیگر تکلیف برای هر یک از مکلفین اثری مستقل از اثر آن برای مکلف دیگر دارد. نه آن گونه که مد نظر مشهور و امام خمینی بوده است که به معنای تعدد جعل (انحلال) به تعداد مکلفین باشد (ر.ک: خمینی، *مناهج الوصول إلى علم الأصول*، ۲/۲۶-۲۷؛ همو، *تهذیب الاصول*، ۱/۲۴۲ و ۲۷۰-۲۷۲ و ۳۲۲ و ۳۳۸/۲؛ یعقوبی، *خطاب‌های قانونی...*)

درباره چگونگی سازش میان دو نظریه امام خمینی و مشهور، بر اساس تقریب جدید، این گونه می‌توان توضیح داد:

از جمله موارد مورد اختلاف مشهور و امام خمینی، شرایط تکلیف مانند التفات، قدرت و ... است. در توضیح این شرایط می‌توان گفت:

حکم و اعتبار شارع می‌تواند مشروط به چنین شرایطی شود. اما چگونه ما کشف کنیم آیا شرط التفات، قدرت و ... مد نظر شارع و دخیل در حکم و اعتبار او بوده است؟

برای فهم این که آیا التفات تک تک مکلفین مد نظر شارع و شرط حکم وی بوده است یا التفات برخی

به صورت کلی کفایت می‌کند، باید به نوع مخاطبه شارع با مکلفین توجه کرد. چون حکم و اعتبار شارع باید به گونه‌ای به مکلف واصل شود تا برای وی مسئولیت ایجاد کند. عموماً ابراز و وصول احکام شرعی نیز از راه خطاب شارع است. حال این خطاب می‌تواند به دو صورت شفاهی یا غیرشفاهی بیان شود؛ که هر یک از این دو نوع خطاب، یا شخصی هستند یا عمومی.

اگر خطاب شارع به صورت شفاهی شخصی باشد، قطعاً التفات مکلف حین مخاطبه لازم و ضروری است. اما در مخاطبه شفاهی عمومی و خطابات کلی، التفات بعض مکلفین - ترجیحاً گروه قابل توجهی از ایشان - کافی است؛ و نیازی نیست تک تک افراد نسبت به تکلیف ابراز شده التفات داشته باشند. اما در مخاطبه غیرشفاهی حتی در مخاطب شخصی، التفات حین خطاب، شرط نیست تا چه رسد به مخاطب عمومی.

بنابراین این‌گونه نیست که ادعا شود التفات به صورت مطلق، شرط تکلیف است یا مطلقاً شرط تکلیف نیست. بلکه بسته به نوع خطاب شارع لزوم چنین شرطی یا عدم آن کشف می‌شود.

نسبت به اختلاف دو گروه در شرط قدرت می‌توان گفت، منشأ این اختلاف به زمان مخاطبه بر می‌گردد. یعنی توجه خطاب چه زمانی است؟

آنچه که از کلام مشهور (قول به انحلال و شرایط تکلیف مثل قدرت) بر می‌آید این است که توجه خطاب لحظه به لحظه - یعنی حین امتثال - است، لذا توجه خطاب به عاجز را ممکن نمی‌دانند. و نتیجه عدم امکان مخاطبه با عاجز، لغویت جعل حکم برای اوست. چون چنین تکلیفی هیچ‌گاه به فعلیت نخواهد رسید. اما اگر توجه خطاب به عاجز تصحیح شود، جعل تکلیف برای او نیز با مشکلی مواجه نخواهد بود.

نسبت به تصحیح مخاطبه با عاجز باید گفت: به نظر می‌رسد توجه خطاب حین امتثال نیست، بلکه خطاب در آن اول متوجه مکلف بوده و تا آخر این خطاب متوجه او هست، هر چند مکلف عاجز و یا جاهل باشد.

با این بیان تفاوتی بین خطاب قانونی و شخصی نیست. زیرا توجه خطاب در لحظه قدرت و یا عاجز نیست که اشکال مخاطبه عاجز و جاهل پدید آید. بله اگر تصور شود شخصی در حین خطاب اولیه عاجز است، مخاطبه با او و توجه خطاب به او ممکن نیست. اما این در صورتی است که خطابات شارع را از نوع خطابات شفاهی شخصی بدانیم، درحالی که این خطابات به صورت غیرشخصی و به صورت عمومی و در بسیاری از موارد به شکل غیرشفاهی صادر شده است، لذا توجه این خطابات به جاهل و عاجز بلامانع است.

بنابراین، با توجه به این که احکام شارع عموماً به صورت کلی با قابلیت انحلال جعل شده‌اند؛ از طرفی نوع خطابات شارع نیز به صورت کلی و در بسیاری موارد به شکل غیر شفاهی بیان شده است؛ التفات و قدرت حین مخاطبه لازم نیست. در نتیجه از نظر عقل و عقلاً تمام افرادی که در معرض قانون و حکم شارع هستند، باید بستر لازم برای امثال تکلیف را فراهم سازند. و آماده نکردن زمینه‌های امثال از سوی مکلف و عدم تحفظ بر آنچه او را در انجام تکالیف شرعی یاری می‌کند، موجب عذر نیست؛ بلکه در چنین مواردی نیز مسئولیت او نسبت به تکلیف منجز می‌گردد و اینچنین مکلفی مستحق عقوبت خواهد بود.

از این رو تعجیز نفس صحیح نیست در نتیجه، تکلیف انشا شده هم فعلیت دارد و هم فاعلیت و مکلف باید مقدمات و شرایط را فراهم سازد تا تکلیف در وقت خود امثال شود؛ فاعلیت این تکلیف بدین معنا است که مکلف را به انجام مقدمات بر می‌انگیزد.

در توضیح این مسئله باید گفت: قیود تکلیف دو نوع هستند، برخی از آن‌ها دخالت در اتصاف فعل به مصلحت دارد، مانند استعمال دوا که در صورت بیماری دارای مصلحت است و اگر شخصی بیمار نباشد، دوا برای او مصلحت ندارد. بنابراین بیماری قید اتصاف است (این نوع از قیود لازم التحصیل نیستند)؛ اما برخی از قیود در استیفای مصلحت دخالت دارند، مانند قدرت مکلف بر امثال عمل که عموماً قید استیفای مصلحت است. زیرا تکلیف صادر شده از ناحیه مولا برای همگان دارای مصلحت است، اما افرادی می‌توانند این مصلحت را استیفا کنند که قادر بر انجام عمل باشند، این نوع از قیود بر مکلف لازم التحصیل است و درباره تکالیف نیز تحفظ بر قدرت بر مکلف لازم است و او حق تعجیز خود را ندارد، بلکه بر او لازم است در صورت امکان، عجز را نیز مرتفع سازد و خود را قادر بر امثال عمل کند.

البته عجز غیراختیاری رافع مسئولیت است. اما این بدان معنا نیست که این فعل برای شخص دارای مصلحت نیست، بلکه او امکان استیفای این مصلحت را ندارد. بله تنها عجزی مانع تعلق تکلیف است که به صورت عادی و عمومی امکان تغییر آن به قدرت وجود نداشته باشد، در این صورت تکلیف به اینچنین عاجزی توجه ندارد و ادله تکالیف چه در شکل خطاب و چه در اشکال دیگر، از این عاجز انصراف دارد. مثل کوری که وجوب استهلال برای او بی معنا است.

بر همین اساس است که می‌توان گفت در موارد اضطرار به سوء اختیار یا خروج از محل ابتلای عمدی، تکلیف همچنان متوجه مکلف است و وی مستحق عقاب شناخته می‌شود.

نتیجه‌گیری

نظریه خطابات قانونی امام خمینی، نظریه‌ای در تحلیلی در شناسایی ماهیت حکم شرعی است که سایر نظریات مطرح در این باره را گامی به جلو برده است. البته با توجه به اشکالاتی که نسبت به تقریب رایج این نظریه وجود دارد، باید این نظریه را متکامل کرده و با تقریب جدید اشکالات آن را مرتفع ساخته و میان این نظریه با نظریه رقیب یعنی خطابات شخصی، سازگاری برقرار کرد. به صورت خلاصه می‌توان در این باره گفت: حکم شرعی اعتبار شارع است که عموماً به صورت کلی و عمومی لحاظ شده است؛ اما لحاظ آن به صورت شخصی در پاره‌ای موارد نیز بلامانع است. این اعتبار قانونی نیز عموماً به صورت خطاب‌های غیر شفاهی عمومی ابراز شده است.

منابع

- آملی، میرزا هاشم، اسماعیل پور مجمع الأفكار و مطرح الأنظار، مقرر: محمد علی اصفهانی شهرضایی، بی‌جا، نشر علمیه اسلامیة، ۱۴۰۴ ق.
- ابن نجار، محمد بن احمد، شرح الكوكب المنير، بی‌جا، مكتبة العبيکان، ۱۹۹۷ م.
- اسلامی، رضا، «نظریه عدم انحلال خطابات قانونی»، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۵۹-۶۰، ۱۳۸۸.
- اصفهانی، محمد حسین، نه‌ایة الدراية فی شرح الکفایة، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، مطرح الأنظار مقرر: ابوالقاسم کلانتری، بی‌جا، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام، بی‌تا.
- بشیر محمد، عبدالله، المصطلحات الأصولية فی مباحث الأحكام و علاقتها بالفکر الأصولی، امارات، دار البحوث للدراسات الإسلامية و إحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.
- بکاء، عدنان، الحكم و الحق بين الفقهاء و الأصوليين، نجف، مطبعة الغری الحديثة، چاپ اول، ۱۹۷۶ م.
- بینانونی، محمد ابوالفتح، الحكم التکلیفی فی الشريعة الإسلامية، دمشق، دار القلم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- جروشی، سلیمان، أصول الفقه الحكم الشرعی و طرق إستنباط الأحكام، بی‌جا، دار الکتب الوطنية بنغازی، چاپ اول، ۲۰۰۲ م.
- جمعة محمد، علی، الحكم الشرعی عند الأصوليين، قاهره، دار السلام للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
- حائری اصفهانی، محمد حسین بن عبدالرحیم، الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، بی‌جا، دار الإحياء علوم اسلامیة، ۱۴۰۴ ق.
- حصری، احمد، نظریة الحكم و مصادر التشريع فی أصول الفقه الإسلامي، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.

- حكيم، محمد تقى، *الأصول العامة للفقه المقارن*، بي جا، المجمع العالمى لأهل البيت، چاپ دوم، ١٤١٨ ق.
- خلاف، عبد الوهاب، *علم أصول الفقه*، دمشق، دار المتحدة للطباعة و النشر، ١٩٩٢ م.
- خمينى، روح الله، *أنوار الهداية فى التعليقة على الكفاية*، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، چاپ دوم، ١٤١٥ ق.
- _____، *تهذيب الأصول*، مقرر: جعفر سبحانى، بي جا، اسماعيليان، ١٣٨٢.
- _____، *مناهج الوصول الى علم الأصول*، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، ١٤١٥ ق.
- خمينى، مصطفى، *تحريرات فى الأصول*، تهران، مؤسسه نشر و تنظيم آثار امام، ١٤١٨ ق.
- خونى، سيدابوالقاسم، *دراسات فى علم الأصول*، مقرر: على هاشمى شاهرودى، بي جا، دائره المعارف فقه، بي تا.
- _____، *محاضرات فى أصول الفقه* مقرر: محمد اسحاق فياضى، بي جا، انتشارات انصاربيان، ١٤١٧ ق.
- _____، *مصباح الأصول*، مقرر: محمد سرور حسيني بهسودى، بي جا، مطبعة النجف، ١٣٨٦ ق.
- _____، *الهداية فى أصول الفقه*، مقرر: حسن صافى اصفهانى، بي جا، مؤسسه صاحب الأمر، چاپ اول، ١٤١٧ ق.
- درايى، حميد، *جزوه درس خارج اصول فقه*، ١٣٩٠.
- روحانى، محمد حسين، *منتقى الأصول*، مقرر: عبد الصاحب حكيم، بي جا، چاپخانه امير، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
- زحيلي، وهبه، *أصول الفقه الإسلامى*، بيروت و دمشق، دار الفكر المعاصر و دار الفكر، ١٤١٦ ق.
- زيدان، عبد الكريم، *الوجيز فى أصول الفقه*، بيروت، چاپ ششم، ١٤١٧ ق.
- ساعدى، جعفر، «نظريه خطاب هاى قانونى»، *فصلنامه فقه اهل بيت*، شماره ٢٦، ١٣٨٠.
- سيستانى، سيدعلى، *الرافد فى علم الأصول* مقرر: منير سيد عدنان قطيفى، قم، مكتب آية الله العظمى السيد السيستانى، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
- شوكانى، محمد بن على، *إرشاد الفحول*، بيروت، دار الكتب العمليه، ١٩٩٤ م.
- شهيد اول، محمد بن مكى، *القواعد والفوائد*، بي جا، كتابفروشى مفيد، بي تا.
- صاعدى، محمد، *الحكم الوضعى و مدى انطباقه على علم أصول الفقه*، مدينه، مكتبة العلوم و الحكم، سوريه، دار العلوم و الحكم، ١٤٢٥ ق.
- صدر، محمدباقر، *بحوث فى علم الأصول*، مقرر: سيد محمود هاشمى شاهرودى، بي جا، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامى، چاپ سوم، ١٤١٧ ق.
- _____، *دروس فى علم الأصول*، بي جا، دار المنتظر، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.

- طباطبائی، محمد بن علی، *مفاتیح الأصول*، بی جا، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بی تا.
- عثمان، محمود حامد، *القاموس المبین فی اصطلاحات الاصولیین*، ریاض، دار الزاحم، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
- عراقی، ضیاء الدین، *نهایة الأفكار*، مقرر: محمد تقی بروجردی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، *تهذیب الوصول إلى علم الأصول*، لندن، مؤسسه الامام علی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- غریانی، صادق عبدالرحمن، *الحکم شرعی بین النقل و العقل*، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۹۸۹ م.
- فاضل لنکرانی، محمد، *سیری کامل در اصول فقه*، مقرر: محمد دادستان، بی جا، انتشارات فیضیه، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- فضلی، عبد الهادی، *دروس فی أصول الفقه الإمامیة*، بی جا، موسسه ام القرى للتحقیق و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
- محلی، محمد بن احمد، *شرح المحلی علی جمع الجوامع*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- بروجردی، حسین، *نهایة الأصول*، مقرر: حسینعلی منتظری، بی جا، نشر تفکر، ۱۴۱۵ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *أنوار الأصول* مقرر: احمد قدسی، بی جا، انتشارات نسل جوان، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق.
- موسی ابو البصل، عبد الناصر، *نظرية الحكم القضایی فی الشریعة و القانون*، اردن، دار النفائس للنشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، *خطابات قانونیه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
- نائینی، محمدحسین، *فوائد الأصول*، مقرر: محمدعلی کاظمی، تحقیق رحمة الله رحمتی اراکی، بی جا، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- نراقی، مهدی بن ابی ذر، *أنیس المجتهدین فی علم الأصول*، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- نملة، عبد الکریم بن علی، *المهذب فی علم اصول الفقه المقارن*، ریاض، مکتبة الرشد للنشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
- _____، *الواجب الموسع عند الاصولیین*، ریاض، مکتبة الرشد للنشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- وزاره الاوقاف و الشئون الاسلامیه، *الموسوعة الفقهیة*، کویت، چاپ سوم، ۱۴۲۴ ق.
- یعقوبی، ابوالقاسم، «خطاب های قانونی در اندیشه اصولی امام خمینی»، *کاوشی نو در فقه اسلامی*، شماره ۲۱ و ۲۲، ۱۳۷۸.